### جلسه 1637

دوشنبه 21/08/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به خطاب مطلق و مقید بود. عرض کردیم تارة خطاب مطلق ومقید متخالفین هستند در نفی و اثبات، مثل اینکه خطاب مطلق می گوید اکرم العالم، خطاب مقید می گوید لاتکرم العالم الفاسق، در اینجا حمل می شود خطاب مطلق بر غیر آن مورد مقید. تقیید می خورد آن خطاب مطلق. حالا چه این مثال که مطلق شمولی است، یا مثال دیگر که مطلق بدلی است، مثل اینکه مولا می گوید اکرم عالما، در خطاب دیگر می گوید لاتکرم العالم الفاسق. که ما به نظرمان در این مثال خطاب لاتکرم العالم الفاسق مقید خطاب اکرم عالما هست و اکرم عالما حمل می شود بر عالم غیر فاسق.

این در صورتی است که خطاب مطلق ومقید متخالفین باشند در نفی و اثبات.

اما اگر خطاب مطلق ومقید متوافقین باشند، مثل اینکه مولا در خطاب مطلق بگوید اکرم العالم، در خطاب مقید بگوید اکرم الفقیه، هر دو مثبتین هستند.

در اینجا عرض کردیم تارة خطاب مطلق شمولی است مثل همین خطاب اکرم العالم، اینجا وجهی ندارد خطاب مطلق را تقیید بزنیم. مثبتین هستند. خطاب اکرم العالم دلالت می کند بر وجوب اکرام مطلق عالم، خطاب اکرم الفقیه دلالت می کند بر وجوب حصه ای از آن یعنی وجوب اکرام فقیه و با هم تنافی ندارند، ما به هر دو اخذ می کنیم.

بله اگر خطاب مقید ما مفهوم وصف داشت، مثل اینکه مولا در خطاب مطلق می گوید اکرم العالم در خطاب مقید می گوید اکرم العالم العادل. که ما در بحث مفهوم وصف عرض کردیم که همانطور که برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی فرموده اند وصف معتمد بر موصوف ظهور در احترازیت دارد، مگر اینکه یک نکته واضحه عرفیه ای برای ذکر آن واصف باشد که از ظهور در احترازیت بیفتد. والا ظهور اولی وصف معتمد بر موصوف این است که ذکر آن برای احتراز هست. مولا اگر بگوید انار ترش نخور، ظاهرش این است که نهی از خوردن مطلق انار نمی کند. ولذا اگر این عبد انار شیرین خورد، مولا به او بگوید چرا انار شیرین خوردی من که قبلا گفته بودم انار نخور. می گوید مولا! خودت یک ساعت پیش گفتی انار ترش نخور. معنای این حرف چیست؟ اگر بناست مطلق انار خوردنش حرام باشد پس چرا گفتی انار ترش نخور؟ قدر متیقن از اینکه انار ترش نخور این است که اینطور نیست که مطلق انار خوردنش حرام باشد. انار شیرین خوردنش می شود حلال. فرض این است که این انار شیرین احتمال ندارد که یک ملاک آخری برای حرمت داشته باشد. بالاخره وقتی از خوردن انار ترش نهی شد، این انار ترش نیست، یک وصف آخری هم که ندارد که بخاطر آن وصف آخر احتمال بدهیم که حرام شده است. عرف می گوید معلوم می شود از نهی از خوردن انار ترش که مطلق انار خوردنش حرام نیست. ظاهر این خطاب مقید نیست. اگر مولا بگوید جای خارجی نخور، اینکه چای خارجی نخور عرف می فهمد که یعنی خوردن مطلق چای ممنوع نیست.

ولکن عرض ما این بود که عرض می کردیم که کسانی که مفهوم وصف قائل نیستند، که نسبت داده شده است به مشهور که مرحوم استاد ما هم همین قول را انتخاب کرده بود می فرمود شاید مولا بخاطر اهتمام به این فرد حکم او را مستقل بیان کرده است، دلیل نمی شود که حال که وصفی را در این خطاب اخذ کرد مطلق حرام نباشد. چون اهتمام دارد به اینکه مخاطب انار ترش نخورد این فرض را بیان کرد، والا اگر خطاب دیگر بگوید انار نخور به اطلاق آن اخذ می کنیم. طبق مسلک مشهور که این دو خطاب مثبتین هستند، خطابی که می گوید انار نخور وخطابی که می گوید انار ترش نخور.

اما بنابر نظری که ما وفاقا للسید الخوئی اختیار کردیم که وصف مفهوم فی الجمله دارد، پس تقیید باید بزنیم خطاب مطلق را. مرحوم آقای خوئی فرموده است: اکرم العالم و اکرم العالم العادل مفهوم وصف دارد خطاب اکرم العالم را حمل می کنیم بر عالم عادل.

ما اشکال کردیم، عرض کردیم جناب آقای خوئی! مفهوم وصف به نظر شما وبه نظر صحیح فی الجمله است نه به بالجملة، یعنی ممکن هست عالم غیر عادل هم فی الجمله وجوب اکرام داشته باشد. اکرم العالم العادل نمی گوید اکرام عالم هاشمی واجب نیست. بله می گوید اکرام مطلق عالم واجب نیست. پس خطاب اکرم العالم العادل دلیل نمی شود که بگوئیم مراد از اکرم العالم خصوص عالم عادل است. فقط دلیل می شود که مطلق عالم وجوب اکرام ندارد.

حالا یک وقت عالم غیر عادل یک قدر متیقنی دارد از عدم وجوب اکرام. قدر متیقن از عدم وجوب اکرام عالمی است که نه عادل است و نه هاشمی. می گوئیم عالمی که نه عادل است و نه هاشمی، او وجوب اکرام ندارد، اما عالم هاشمی وجوب اکرام دارد تمسکا باطلاق اکرم العالم. فقط قدر میتقن از تقیید را ما رفع ید کردیم از اطلاق اکرم العالم، وقدر متیقن از تقیید آن عالمی است که نه عادل است و نه هاشمی. در قدر متیقن از تقیید ما از اطراق رفع ید می کنیم و در ماعدای قدر متیقن به اطلاق اخذ می کنیم.

و اگر قدر متیقنی در بین نبود، عالم غیر عادل یا هاشمی است یا غیر هاشمی و هیچکدام قدر متیقن از تقیید نیستند، ممکن است شارع اکرام عالم غیر عادل را که هاشمی است بگوید واجب نیست، ممکن است اکرام عالمی که عادل نیست و هاشمی هم نیست بگوید واجب نیست. عالم عادل ولو دو حصه دارد هاشمی و غیر هاشمی ولی فرض کنید هیچکدام قدر متیقن نیستند.

خب در اینجا باز ما می گوئیم که با توجه به خطاب اکرم العالم العادل علم اجمالی داریم که عالم غیر عادل فی الجمله وجوب اکرام ندارد. اما اینکه بالجمله وجوب اکرام نداشته باشد نه عالم هاشمی و نه عالم غیر هاشمی، این را که نمی دانید. اصالة الاطلاق می گوید شما علم اجمالی دارید که از این خطاب اکرم العالم یا عالم غیر عادل هاشمی خارج شده است و یا عالم غیر عادل غیر هاشمی خارج شده است. ولکن حق ندارید بخاطر علم اجمالی به خروج احد الفردین دست از اطلاق خطاب نسبت به هر دو فرد بردارید. اصالة الاطلاق می گوید علم دارید اجمالا که یکی از این دو فرد خارج شده است، اما باید بگوئید فرد دوم هنوز تحت اطلاق باقی است. قبلا مثال می زدیم می گفتیم اگر مولا بگوید اکرم العالم، ما علم اجمالی داریم که یا زید عالم تخصیص خورده است از این خطاب و یا عمرو عالم، وشاید هر دو تخصیص خورده اند، اما حق نداریم بنا بگذاریم بر اینکه هر دو تخصیص خورده اند. علم اجمالی به تخصیص احد الفردین داریم شک داریم در تخصیص فرد دوم، باید بناء بگذاریم بر حجیت این اطلاق نسبت به آن فرد دوم. سیره عقلائیه بر این است. عملا طبق اصالة الاطلاق می گوئیم ما علم اجمالی داریم یا اکرام زید عالم تخصیص خورده است از این اطلاق اکرم العالم و یا اکرام عمرو عالم، ولکن اصالة الاطلاق می گوید بگوئید هر دو خارج نشده اند از این اطلاق و اکرام یکی از این دو هنوز واجب است. و از باب عالم اجمالی به وجوب اکرام احدهما باید احتیاط کنیم.

البته این در صورتی است که مفاد خطاب عام و مطلق حکم الزامی باشد تا علم اجمالی شکل بگیرد.

در خطاب اکرم العالم و خطاب اکرم العالم العادل هم همین را می گوئیم. می گوئیم اگر عالم غیر عادل یک قدر متیقنی داشت از عدم وجوب اکرام، آن قدر متیقن را می گوئیم اکرامش واجب نیست مازاد بر آن اکرامش واجب است. ولی اگر قدر میتقنی در بین نبود، دو حصه داریم، عالم فاسق هاشمی و عالم فاسق غیر هاشمی، هیچکدام هم بر دیگری امتیاز ندارد، خب علم اجمالی داریم که یکی از این دو فرد از خطاب اکرم العالم خارج شده است. اصالة الاطلاق در اکرم العالم می گوید بناء بگذارید که یکی دیگر هنوز تحت این اطلاق باقی است، بناء نگذارید که هر دو خارج شده اند از این اطلاق، این خلاف اصالة الاطلاق است. حجت اجمالیه پیدا می کنیم که یا اکرام عالم فاسق هاشمی واجب است و یا اکرام عالم فاسق غیر هاشمی.

حالا اگر شما بدانید که اکرام یکی از این دو حرام است، خب می شود دوران امر بین المحذورین. اکرام یکی از این دو حرام است، اصالة الاطلاق می گوید ولی اکرام دیگری واجب است، حال اینکه کدامیک واجب است وکدامیک حرام است با هم مشتبه شده است، می شود دوران امر بین محذورین.

ولی اگر علم اجمالی به حرمت اکرام احدهما ندارید، فقط علم اجمالی دارید به عدم وجوب اکرام احدهما، اصالة الاطلاق می گوید ولکن شما طبق اصالة الاطلاق باید بگویید اکرام یکی از این دو واجب نیست ولی اکرام دیگری واجب است، وطبق این حجت اجمالیه باید احتیاط کنید.

هر کجا قدر متیقنی بود در این مثال که خطاب مطلقی داریم و خطاب مقیدی که با مفهوم وصف که مفهوم فی الجمله است می خواهیم تقیید بزنیم آن اطلاق را، باید این را در نظر بگیریم که اگر یک قدر متیقنی داریم از تقیید آن اطلاق، خب آن قدر متیقن را تقیید می زنیم خارج می کنیم از آن اطلاق، مازاد بر آن قدر متیقن داخل در آن اطلاق هست. ما ملتزم می شویم به این نتیجه هر کجا در فقه پیش بیاید.

این در صورتی بود که خطاب مطلق ومقید متوافقین بودند در نفی و اثبات وخطاب مطلق ما شمولی بود.

سؤال وجواب: اگر شما یک خطاب مطلقی داشته باشد که اکرم العالم، بعد یک خطاب منفصلی بیاید بگوید لایجب اکرام مطلق العالم، آیا دست از آن خطاب مطلق بالمرة بر می دارید؟ نه. باید به قدر متیقن از تقیید اکتفاء کنیم در رفع ید از آن اطلاق. مقید منفصل است. پس شما در مقید مجمل منفصل به مطلق عمل نمی کنید؟ چه وجهی دارد؟ مقدمات حکمت به صرف عدم مقید متصل منعقد می شود و ظهور اطلاقی شکل می گیرد.

سؤال وجواب: پس اگر شما یک خطاب مطلقی داشتید بعد یک خطاب منفصل مجملی بود که اصلا معلوم نیست مقید هست یا نیست. اکرم العالم، یک خطاب مقید منفصلی بود یک تعبیری بکار برد که نفهمیدیم این مقید آن خطاب اکرم العالم است یا ربطی به آن ندارد، شما بگوئید چون شبهه تقیید آن خطاب مطلق هست دیگر ما به آن خطاب مطلق نمی توانیم عمل کنیم. خب این خطاب منفصل مجمل است اصلا ممکن است مقید آن خطاب مطلق نباشد و بیگانه از او باشد هر چند احتمال هم دارد که چون مجمل است مقید آن خطاب مطلق باشد. به صرف این احتمال عقلاء حجت می دانند ما رفع ید کنیم از آن اطلاق؟ قطعا حجت نمی دانند.

اما اگر خطاب مطلق ومقید متوافقین بودند و خطاب مطلق ما بدلی بود. مثلا خطاب مطلق گفت اکرم عالما، خطاب مقید بود اکرم عالما عادلا. این را هم بررسی کنیم:

در اینجا سه فرض مطرح می شود:

فرض اول: این است که ما احراز کنیم وحدت حکم را. یعنی احراز کنیم که آن حکمی که مفاد این خطاب اکرم عالما هست که وجوب است و مفاد خطاب اکرم عالما عادلا هم که وجوب است احراز کنیم که آن حکمی که مفاد این دو خطاب است فی علم الله واحد است نه متعدد، یک وجوب بیشتر ما نداریم.

در اینجا فرموده اند: این وجوب که فی علم الله می دانیم واحد است، طبق خطاب اکرم عالما عادلا در موضوعش عادل اخذ شده است. و خطاب اکرم عالما عادلا می فهماند که تا اکرام عالم عادل نکنیم این وجوب ساقط نمی شود. این ظهور تنافی دارد با ظهور اطلاقی اکرم عالما که می گوید اکرام هر عالمی ولو عالم فاسق باشد مسقط وجوب است. بناء عقلاء بر این است که با وجود خطاب مقید از اطلاق خطاب مطلق رفع ید می کنند، نه اینکه بیایند خطاب مطلق را اخذ کنند و خطاب مقید را حمل بر استحباب بکنند. این بناء عقلاء نیست. که بگویند اکرم عالما مطلق هست و وجوب رفته روی اکرام مطلق عالم وآن اکرم عالما عادلا از باب افضل الافراد است. مستحب است انتخاب عالم عادل برای اکرام. خب جمع موضوعی از نظر عرف مقدم است بر جمع حکمی. این جمع حکمی است که ما به اطلاق اکرم عالما که واجب بدلی است اخذ کنیم وخطاب اکرم عالما عادلا را حمل بر استحباب بکنیم. این جمع حکمی است، وبا وجود جمع موضوعی عرف منتقل به جمع حکمی نمی شود.

بله ما یک عرضی داشتیم وفاقا للسید السیستانی، وآن این بود که اگر احراز کنیم که این خطاب اکرم عالما عادلا بعد از وقت حاجت عمل به اطلاق مطلق صادر شده است، به جوری که عرف می گوید اگر ما بگوئیم مراد جدی از اکرم عالما اکرام عالم عادل بود مردم به اشتباه افتاده اند، مردم رفتند اکرام عالم فاسق کردند و گفتند ما این واجب را امتثال کردیم. تأخیر بیان از وقت حاجت منجر شد به القاء مردم در مفسده خلاف واقع.

اینجا که احراز می کنیم که مطلق در مقام بیان بود و خطاب مقید هم تأخیر بیان از وقت حاجت بود، اینجا برای ما روشن نیست که عرف اصرار بکند بگوید باید ظهور خطاب اکرم عالما عادلا را در وجوب اکرام عالم عادل حفظ کنیم، با توجه به این محذور که تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می آید و منجر می شود به القاء مردم در مفسده خلاف واقع. شاید عرف در اینجا بگوید که چرا ما به اطلاق اکرم عالما اخذ نکنیم و خطاب اکرم عالما عادلا را حمل بر افضل الافراد نکنیم.

ولکن در جائی که محرز نیست که تأخیر بیان از وقت حاجت رخ بدهد، انصافا عرف همین کار را می کند، اطلاق اکرم عالما را حمل می کند بر همان مقید. چون واجب، واجب بدلی است. یا مثال معروف: إن ظاهرت فأعتق رقبة خطاب دیگر می گوید إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة.

سؤال وجواب: در جایی که احراز بشود که تأخیر بیان از وقت حاجت بوده و موجب القاء در مفسده خلاف واقع بوده اینجا انصافا عرف متوقف می شود در حمل مطلق بر مقید.

این در صورتی بود که احراز کنیم وحدت حکم را.

فرض دوم: این است که احراز کنیم تعدد حکم را. از خارج ما بدانیم دو وجوب داریم، یک وجوب اکرام مطلق عالم به نحو وجوب بدلی (اکرم عالما) ویک وجوب هم تعلق بگیرد به اکرام عالم عادل. یا در همان مثال إن ظاهرت فأعتق رقبة و إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة از خارج ما بدانیم که دو وجوب داریم بعد از ظهار. اگر اینجور شد بحثی نیست، یک وجوب تعلق می گیرد به مطلق و یک وجوب تعلق می گیرد به مقید. اگر مکلف آن مقید را انجام بدهد مثلا در همین مثال ظهار عتق رقبه مؤمنه بکند، هر دو تکلیف را امتثال کرده است، هم عتق رقبه کرده و هم عتق رقبه مؤمنه کرده است. واگر عتق رقبه کافره بکند، امر به مقید را امتثال نکرده ولی امر به مطلق را امتثال کرده است. مولا گاهی به عبدش می گوید نان بخر، نان سنگک بخر. اصل نان خریدن واجب و نان سنگک خریدن واجب. اگر نان سنگک خرید هر دو وجوب را امتثال کرده است، و اگر نان غیر سنگک خرید وجوب مطلق را امتثال کرده وجوب مقید را امتثال نکرده است.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند: در این مثال حتما باید امر به مطلق ترتبی باشد. مولا بگوید واجب است نان سنگک بخری، و اگر نان سنگک نمی خری واجب است نان بخری. چرا؟ چون ایشان فرموده است: معنا ندارد اطلاق وجوب مطلق، اطلاق وجوب خرید نان شامل آن کسی بشود که خطاب مقید محرک او است. لغو است. من که خطاب مقید محرکم هست مطیع محض مولا هستم، مولا می گوید نان سنگک بخر می روم نان سنگک می خرم و می آورم، اطلاق خطاب اینکه نان بخر شامل من بشود لغو است، چه اثری دارد. پس اطلاق خطاب نان بخر باید مشروط وترتبی بشود، اگر نان سنگک نمی خری، اگر امتثال نمی کنی امر به مقید را آنوقت امر داری به مطلق.

حاا این فرمایش آقای خوئی در این فرض ثمره ندارد. بالاخره ما احراز کردیم تعدد وجوب را، حالا اگر راه تصحیحش این چیزی است که آقای خوئی می گوید باید ملتزم بشویم، عملا ثمره ای پیدا نمی کند. فرض دوم این است که می دانیم دو وجوب است، یک وجوب رفته روی خرید مطلق نان و یک وجوب رفته روی خرید نان سنگک، منتهی بحث در این است که آن وجوبی که رفته روی خرید مطلق نان، آیا وجوب مشروط و ترتبی باید باشد که آقای خوئی می گوید، یا نه وجوب غیر مشروط است، بالفعل ما دو وجوب داریم، وجوب خرید نان و وجوب خرید نان سنگک که برخی دیگر می گویند. اینجا ثمره عملیه ندارد ولذا بحثش را در فرض سوم مطرح می کنیم.

فرض سوم: این است که نمی دانیم. خطاب آمده است که إن ظاهرت فاعتق رقبة وإن ظاهرت فاعتق رقبة مؤمنة، نمی دانیم آیا فی علم الله یک وجوب است که گفته شد که اگر یک وجوب بود باید خطاب مطلق را حمل کنیم بر مقید. إن ظاهرت فاعتق رقبة باید حمل بشود بر عتق رقثبه مؤمنه، چون یک وجوب است وآن وجوب در متعلقش طبق خطاب مقید مؤمنه بودن شرط شده است. و اگر دو وجوب باشد هیچکدام با هم تنافی ندارند، یک وجوب رفته روی مطلق عتق رقبه و یک وجوب رفته روی عتق رقبه مؤمنه و حمل مطلق بر مقید نمی کنیم. شک داریم که آیا در مقام ثبوت وحدت حکم است یعنی حکم مستفاد از این دو خطاب که وجوب است در مقام ثبوت یکی است یا متعدد است، چه بکنیم؟

مرحوم آقای صدر گفته است: احتمال تعدد وجوب بدهیم اخذ می کنیم به ظاهر هر دو خطاب. برای چی حمل کنیم مطلق را بر مقید؟ یک خطاب می گوید إن ظاهرت فاعتق رقبة ویک خطاب می گوید إن ظاهرت فاعتق رقبة مؤمنة؛ و ما احتمال می دهیم در مقام ثبوت دو وجوب باشد یک وجوب رفته روی جامع عتق رقبه و یک وجوب رفته روی عتق رقبه مؤمنه، اگر من عتق رقبه مؤمنه بکنم هر دو وجوب را امتثال کرده ام، اگر عتق رقبه کافره بکنم وجوب مطلق را امتثال کرده ام وجوب مقید را امتثال نکرده ام و اگر زمینه دارد بعدا باید امتثال کنم.

مرحوم آقای خوئی طبق همان بیانی که مطرح کرد فرمود: اگر وجوب متعدد باشد لامحاله آن وجوب مطلق باید ترتبی باشد و الا لغو است، از آن مبنا اینجا استفاده می کند، می فرماید: إن ظاهرت فأعتق رقبة و إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة، اگر دو وجوب باشد در مقام ثبوت، پس باید وجوب عتق رقبه مشروط وترتبی باشد. إن لم تعتق رقبة مؤمنة فیجب علیک أن تعتق رقبة. و این تقیید وجوب تصرف در حکم است، این جمع حکمی است. و جمع موضوعی مقدم است بر جمع حکمی. پس بیان آقای خوئی این است که اگر دو وجوب باشد باید وجوب مطلق مشروط بشود، چرا؟ برای اینکه دو وجوب است اطلاق وجوب عتق رقبه برای من که خطاب وجوب عتق رقبه مؤمنه محرکم هست اطلاق وجوب عتق رقبه برای من لغو است. پس باید موضوع وجوب عتق رقبه که وجوب مطلق است کسی باشد که لایمتثل الامر بالمقید. إذا لم تمتثل الامر بالمقید فیجب علیک عتق رقبة. خب این یعنی تقیید حکم وجمع حکمی. این یعنی بخاطر خطاب إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنه، شما آمدید متعلق خطاب إن ظاهرت فأعتق رقبة را حفظ کردید به اطلاقش وجوبش را مشروط کردید. وجوب عتق رقبه را مشروط کردید به آن حالی که آن خطاب مقید محرک نیست. این جمع حکمی است. اما اگر بیائید خطاب إن ظاهرت فأعتق رقبة را حمل کنید بر مقید بگوئید مراد از عتق رقبه، عتق رقبه مؤمنه است، اینجا جمع موضوعی کردید. جمع موضوعی مقدم است بر جمع حکمی.

اشکالی که به فرمایش آقای خوئی این است که این مبنای شما قابل مناقشه است. امر به مطلق چه لزومی دارد مشروط بشود؟ چه لزومی دارد مولا که دو تا وجوب جعل می کند مثل همان مثال وجوب خرید نان و وجوب خرید نان سنگک، چرا وجوب خرید نان را مشروط کند که اگر نان سنگک نمی خری نان بخر؟ نخیر، دو تا دستور است، نان بخر، نان سنگگ بخر. دو تا دستور است، مطلق هم هست. اینکه غرض از دستور مطلق تحریک کسی است که لایحرکه المقید، این غرض از جعل است، اما چرا خطاب وجوب مشروط بشود؟ خطاب وجوب مطلق است. بله غرض از این خطاب وجوب مطلق تحریک کسانی است که خطاب مقید محرک آنها نیست. این غرض از تکلیف است، اما خود تکلیف چرا مشروط باشد.

وعرفا لغو هم نمی شود. مولا دو تا وجوب فعلی و غیر مشروط جعل می کند، نان بخر، نان سنگک بخر، یا إن ظاهرت فأعتق رقبة و إن ظاهرت فاعتق رقبة مؤمنة، دو تا وجوب است، یک وجوب روی عتق رقبه به طور مطلق و یک وجوب روی عتق رقبه مؤمنه بطور مقید. دو تا وجوب فعلی و غیر مشروط عرفا اینها لغو نیست.

این اشکالی است که به آقای خوئی می شود. تأمل بفرمائید ببینیم این اشکال درست است یا نه.